

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

باگوان عزیز:

به نظر من یک از تاثیرآورترین سقوط های انسان امروز، ارزش نهادن به چیزهای عوضی است.

جایی در ناخودآگاه جمعی انسان باید این فکر باشد که تمام چیزهای زیبای زندگی را به رایگان بخواهد — و برای چیزهای غیرضروری بهای سنگین بپردازد.

ما سخنان فوتبالیست ها، ستارگان سینما و سیاست بازها را می پرستیم و برای خرد هیچ ارزشی قایل نیستیم.

اوضاع بسیار رقت آور است: وقتی که در چنین فقری باقی هستیم چگونه می توانیم

زیبایی دادوستد های کیهانی را که به منبع بازگشت می کنند درک کنیم؟

آیا ممکن است در مورد این موانع که انسان ها برسر آن توافق کرده اند

و در ناخودآگاه مدفون است نوری بیفشانید؟

ارزش های واقعی در ناخودآگاه مدفون نیستند — ارزش های واقعی وقتی هویدا می شوند که تو از خودآگاهی *consciousness* به فراآگاهی *superconsciousness* رسیده باشی.

آنچه که در ناخودآگاه انسان مدفون است همان است که زندگی انسان را چنین حماقت بار ساخته است، شاید او به حرف کسی که فوتبال بازی می کند، به یک هنرپیشه توجه کند،

ولی به سخنان فرزندان توجهی نمی کند.

ناخودآگاه، زیرزمین ذهن است.

در ناخودآگاه تو چیزهای زیادی دفن شده اند که در خودآگاه تو راهی برای بیان شدن پیدا می کنند. برای نمونه، میلیون ها انسان مسابقات فوتبال یا مشت زنی تماشا می کنند و واقعاً به هیجان می آیند، و آنان هرگز در مورد آنچه که تماشا می کنند فکر نمی کنند.

در مشت زنی، آنان خشونت صرف تماشا می کنند. ولی لذت می برند: این بیان خشونت نهان در شماسست.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

جامعه انسان را با راهکاری مطلقاً خطا اداره کرده است. فکر جامعه این بوده است که اگر چیزی به زیرزمین انداخته شود، به تاریکی ناخودآگاه، کارتان با آن تمام است. چنین نیست.

کارتان با آن تمام نیست. به شکل های مختلف بالا می زند __ و با کینه توزی هم می آید. و به انباشته شدن ادامه می دهد.

یک خشم کوچک چیزی نیست که نگرانش باشی، می آید و می رود. ولی اگر به انباشتن خشم ادامه بدهی، زمانی فرامی رسد که مانند آتشفشانی می شود که هرلحظه منفجر می شود __ به هر بهانه ای.

در تمام تاریخ، سرکوبگری راهی برای متمدن نگه داشتن انسان بوده است __ ولی درواقع، سرکوب کردن سبب این شده که انسان را فقط در سطح، متمدن نگه دارد

: تمدن او به ضخامت پوسته skin-deep است! هر کس را که فقط قدری خراش دهی، در پشت آن،

آن حیوان وحشی و درنده و بدوی را پنهان خواهی یافت.

تمام بازی های شما به نوعی ظریف، ارضای خواهش شما برای برنده شدن است. در فیلم ها،

شما خشونت می بینید، آدمکشی می بینید، تجاوز کردن می بینید __ و هر فیلمی که آدمکشی و تجاوز

در آن نباشد، به نظر جذابیتی ندارد.

این ها مواد اولیه اساسی هستند که انسان ها را جذب می کند.

امیال شما در ناخودآگاه منتظر هستند تا برآورده شوند، و این بازی ها راه هایی هستند

برای ارضاکردن امیال شما. شما با قاتل هم هویت می شوید و یا با مقتول. یا با تجاوزکار هویت می گیرید و یا با تجاوز شده. و قدری تخلیه صورت می گیرد. سبب خوشی شما از دیدن یک فیلم یا خواندن یک داستان همین است.

در کالیفرنیا، در دانشگاه کالیفرنیا کشف کرده اند در طول یک سال تمام، هرگاه مسابقه ی مشت زنی وجود داشت، آمار جنایت چهارده درصد نسبت به مدت مشابه آن هفته افزایش می یابد.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

چه اتفاقی می افتد؟ آن چیزهایی که پنهان بودند... با دیدن خشونت در مشیت زنی، خشونت خودت شروع می کند به بالازدن ___ و آن خشونت است که نرخ جنایت را ۱۴٪ بالا می برد.

تقریباً تا یک هفته بالا می ماند و سپس به سطح معمولی بازمی گردد.

اینک دولت این را می داند، که مشیت زنی باید یک جرم محسوب شود و غیرقانونی باشد.

ولی چنین نمی شود، زیرا مسابقات مشیت زنی برای برپاکنندگان آن ها سودآور هستند

و آن ها به دولت پول می دهند ___ و به نظر می رسد که هرچیزی، اگر با خودش پول بیاورد،

قانونی است!

در ناخودآگاه، ارزش های واقعی وجود ندارند، زیرا هیچکس ارزش های واقعی را سرکوب نکرده است. ارزش های

واقعی نیاز به سرکوب شدن ندارند، زیرا با هیچکس مخالف نیستند، به هیچکس آسیبی

نمی رسانند. آن ارزش ها کیفیت های عشق و محبت هستند.

ولی انسان این ها را تجربه نکرده است، زیرا این ها بالای ذهن خودآگاه هستند.

برای دیدن لمحہ ای از دنیای ارزش های واقعی ___ حقیقت، صداقت، عشق، دوستی، محبت، همدردی، حساسیت،

تحسین زیبایی، وقار ___ باید به ورای ذهن خودآگاهت بروی.

تمام آن ها به صف در انتظار هستند.

ولی جامعه شما را درگیر مبارزه با ناخودآگاه کرده است و تمام میراث حیوانی شما را به پایین فشار داده است.

چنین نیست که وقتی آن را به پایین فشار می دهی، کار تمام است، به بالا آمدن ادامه خواهد داد،

می خواهد که بیان شود.

و شما در زندگی چیز دیگری ندارید ___ هیچ نوع خلاقیت ___ که انرژی تان بتواند درگیر آن شود،

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

تا که برای مصرف ناخودآگاه انرژی باقی نماند. بنابراین اوضاعی عجیب است،

تمامی ابعاد خلاقیت بسته شده است.

در نظام آموزشی شما سخنی از فرآگاهی نیست. تنها چیزی که در موردش حرف زده می شود، ذهن خودآگاه است و اینکه تنها راه برای دور کردن هر چیز مسموم این است که آن را به ناخودآگاه پرتاب کنی.

تمام این راهکار اشتباه است. برای همین است که اجتماع انسانی به چنین وضعیت خرابی کشیده شده است: جایی که مردم زندگی می کنند، ولی واقعاً زنده نیستند، تقریباً مانند اجساد متحرک هستند.

آنان به سادگی از گهواره تا گور، همه روز، آهسته آهسته، در حال مردن هستند.

این مرگی طولانی است: یک مرگ هفتاد ساله. این را نمی توان زندگی خواند — زیرا گلی شکفته نمی شود، ترانه ای بر نمی خیزد، هیچ چیز زیبایی آفریده نمی شود.

شما زندگی را غنا نمی بخشید.

و این را همچون یک حکم اساسی به یاد بسپارید: تا زمانی که به زندگی غنا نبخشید، زندگی نمی کنید.

اگر زندگی را داشته باشی، باید آن را غنی تر کنی، باید دنیا را بهتر از آن چه که پیدایش کردی ترک کنی.

ولی اینک به نظر می رسد که شما را دنیا را تیره تر، رنجورتر و غمگین تر ترک می کنید.

راهکار کهنه باید متروک شود — مطلقاً متروک شود، بدون هیچ استثنایی.

نکاتی پایه ای باید به خاطر سپرده شود:

ناخودآگاه از خودش هیچ راهی برای تخلیه ی مستقیم محتوایش ندارد.

ناخودآگاه دری ندارد، یک زیرزمین است.

اگر هر چیزی بخواهد بیرون برود باید به ذهن خودآگاه بیاید.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

ذهن خودآگاه، همان در است.

به همین ترتیب، ذهن فراآگاه نیز هیچ دری ندارد.

هرچیزی که بخواهد بیان شود، باید به سطح خودآگاه بیاید.

ذهن خودآگاه همان طبقه ی "همکف" است: فقط از آنجاست که چیزی می تواند خارج شود.

پس نخستین نکته این است: ناخودآگاه باید تخلیه شود. ولی انسان از خالی کردن آن می ترسد،

زیرا حامل تمام ویژگی های زشت است. چگونه آن خشونت را که در آنجا وجود دارد تخلیه کنی،

آن خشم ها و آن اندوه ها... تمام آن نگرانی هایی که در آنجا انبار کرده ای زیرا که نتوانسته بودی

آن ها ردیف کنی؟

چگونه آن ها را به خودآگاهی می آوری؟ و اگر هم بیایند، آنوقت با آن ها چه می کنی؟

ناخودآگاه به آنچه که مورد خشونت قرار می دهد علاقه ای ندارد، فقط به خلاص شدن از آن خشونت علاقه دارد. می

توانی فقط بالشت را کتک بزنی و احساس راحتی زیاد بکنی. قدری عجیب به نظرت خواهد آمد، آمد: آمد که تو بالش

را کتک می زنی و آن بالش کار بدی با تو نکرده است! تو خودت را موجودی بافرهنگ، پیچیده و هوشمند می دانی

___ و آنوقت چه می کنی؟ بالش را کتک می زنی که کاری با تو نکرده است! مسئله این نیست که آن بالش با تو

کاری کرده باشد و یا نه.

ولی زدن آن، خشونت درون تو را تخلیه می کند، زیرا خشونت ربطی به موضوع آن ندارد.

چه انسانی را کتک بزنی و چه یک بالش را، فرقی ندارد.

چه یک انسان را بکشی و چه یک خرس عروسکی را بکشی، اهمیتی ندارد.

ولی آن عمل کشتن باید انجام شود.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

در قبایل بدوی حتی امروزه نیز در مراسم عید و ضیافت خود، برای خدایانشان گاوهایی

را که از گل mud درست شده است قربانی می کنند. و حیوانات دیگر __ حتی انسان ها را __

نیز قربانی می کنند، ولی همگی آن ها از گل درست شده اند. و عجیب ترین نکته در مورد این قبیله های ابتدایی این است که در آنجا خشونت وجود ندارد، کسی دعوا نمی کند، آنان برای جنگیدن انرژی ندارند. آنان کسی را "کشته اند" فکر کشتن دیگر وجود ندارد.

در دنیا جوامعی وجود دارند که حتی یک رویا نیز حقیقت گرفته می شود.

در آن حقیقتی وجود دارد __ زیگموند فروید شاهدهی بر آن است.

ولی آن جوامع، در طول هزاران سال، یک روانکاو بسیار بهتر انجام می داده اند __ و این ها جوامع فقیری هستند که نمی دانند چه کار می کنند.

اگر کسی شب خواب ببیند..... آن ها بسیار به ندرت رویا می بینند، رویا برای این وجود دارد که تو در طول روز چیزی را سرکوب کرده ای. می خواستی زنی زیبا را ببینی، ولی زنت همراهت بود و نتوانستی آن زن را ببینی. آن زن در رویا خواهد آمد.

در آن قبیله های ابتدایی هیچ نظام سرکوبگری وجود ندارد. اگر کسی دیگری را دوست دارد، نزد او

می رود و می گوید، "تو زیبا هستی و من خیلی تو را دوست دارم." آن شخص شاید حتی یک بیگانه باشد.

ولی اگر شخصی رویا ببیند، نخستین چیزی که اتفاق می افتد این است که پیران قوم گردهم می آیند و او باید نزد آنان اعتراف کند که خواب دیده است.

این امری بزرگ است که کسی خواب دیده است. اگر او خواب دیده باشد که به کسی اهانت کرده ،

آنوقت باید همراه شیرینی و میوه، به نشانه ی دوستی نزد آن شخص برود و از او معذرت بخواهد،

زیرا که در خواب به او اهانت کرده بود.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

به نظر ما این کاملاً بی معنی می آید، زیرا در رویا، آنچه که می کنی به خودت مربوط است، آن دیگری نمی داند که تو به او اهانت کرده ای. موضوع این نیست: که آن دیگری نمی داند تو به او توهین کرده ای. مسئله این است تو نوعی ضدیت با آن شخص داری که در خوابت آمده است، و بهتر است از همین حالا اوضاع روشن باشد. نزد آن شخص برو و معذرت بخواه و برایش هدیه ببر __ و آن رویا هرگز تکرار نخواهد شد.

فرعون مصر به دربار خودش و تمام کشور اعلام کرده بود که هرکس در خوابش بیاید او را خواهد کشت. حالا این خیلی مسخره است.

مردم بسیار می ترسیدند __ ولی اگر در خواب دیده شوی چه می توانی بکنی؟

این درواقع مشکل اوست: تو به رویای او نرفته ای!

و او چندین نفر را کشت، زیرا که با وجود اخطار او، بازهم آنان را در خواب دیده بود!

چرا کسی باید خواب او را آشفته کند؟ و او با تمام قدرت حاکم بر مزگ و زندگی مردم بود

و آنان را می کشت.

تمام مردم آن سرزمین وحشت داشتند که مبادا به دست او کشته شوند __ بدون هیچ جرمی.

و آنان کاری به رویاهای او نداشتند، رویای او، رویای خودش است، مشکل او است.

ولی که بود که این را به آن فرعون بگوید؟

این مردمان بدوی بسیار هوشمندتر، بسیار معصوم تر هستند.

اینگونه جوامع __ که در آن رویا را واقعیت می دانند، جایی که باید کاری آگاهانه انجام دهی تا رویاهای زشت به

سراغت نیایند و شرافت تو را ازبین نبرند __ هرگز در تاریخ خود جنگی نداشته اند.

قبایل کوچک آنان هرگز باهم به جنگ نپرداخته اند __ در آنان خشونتتی به این نوع وجود ندارد.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

هیچکس با دیگری نمی جنگد. حتی اگر در خواب هم کسی به تو توهین کند و یا تو به کسی توهین کنی، و باید آگاهانه آن را حل و فصل کنی، دیگر داشتن هرگونه خشونتی غیرممکن می شود.

مردم در آنجا تماماً ساده هستند.

ناخودآگاه فقط به موضوعات ساختگی نیاز دارد تا از آشغال های خودش خلاص شود.

نیازی نیست کسی را بکشی. می توانی یک مجسمه را به قتل برسانی، می توانی یک عکس را بکشی،

می توانی یک عکس را بسوزانی — و احساس راحتی کنی. و آهسته آهسته، هرچه که از ناخودآگاه در خواب و یا در بیداریت می آید، به آن یک واقعیت بده تا بیرون برود.

آن را سرکوب نکن. فکر نکن که، "این بد است و من نباید آن را به کسی نشان بدهم."

اگر چنین کنی به یک زخم تبدیل می شود و عاقبت به یک سرطان.

آن را تخلیه کن. در خلوت اتاق خودت می توانی به هر روشی که می خواهی آن را تخلیه کنی.

مراقبه ی پویا **dynamic meditation** در اساس برای سبک سازی ناخودآگاه ابداع شد.

روش اندونزی لاتیهان **latihan** نیز همین کار را می کند.

و زمانی که ناخودآگاه کاملاً پاک شد و دیگر برای سرکوب کردن انرژی تلف نشود، همان انرژی شروع می کند به بالا آمدن — زیرا به یاد بسپار که انرژی نمی تواند ساکن بماند، باید حرکت کند. اینک که دیگر در ناخودآگاه کاری برایش نمانده، شروع می کند به بالا آمدن به سطوح سبک تر در درون تو.

و در آنجاست که تو ارزش های واقعی را پیدا می کنی،

ارزش هایی که انسان را به ورای حیوان می برد و از او یک انسان می سازد.

همچنین، هرآنچه را که در فراآگاهی تجربه می کنی نیز باید به سطح خودآگاه بیاید و رویش عمل شود.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

فقط فکرهای عالی کافی نیست، فقط تجربه کردن زیبایی کافی نیست — بگذار تجربه هایت به عمل درآیند و سازنده شوند. در موردشان کاری بکن. و همانطور که برایشان کاری انجام می دهی،

درخواهی یافت که کیفیات عمیق تری وارد می شوند.

فقط نوشتن یک قطعه شعر می تواند منبعی عظیم از انرژی آزاد کند. انجام هر عمل زیبا،

هر عمل محبت آمیزی، سهمیم کردن آنچه که داری، در فراوانی، با هرکسی... همین ها فرا خودآگاهی
superconscious تو را بیشتر و بیشتر به خودآگاهی می آورد.

اینک دری برای حرکت به دنیا یافته است.

و زمانی که فراخودآگاهی کاملاً خالی شده باشد، آنگاه فراخودآگاهی جمعی collective
superconsciousness شروع می کند به بارش گنجینه های نهانش. و زمانی که فراخودآگاهی جمعی خالی شد،
به آن شکوه غایی رسیده ای، به خودآگاهی کیهانی cosmic conscious. از این ذهن فراخودآگاه کیهانی،
هر عمل آگاهانه ی تو، عطری از الوهیت و قداست خواهد یافت.

هرچه را که لمس کنی طلا می شود، هرچه که بگویی حقیقت می گردد. هر حرکت تو در زندگی امواجی از زیبایی،
خوشی، سرور پراکنده می سازد که تا کناره های دوردست جهان هستی منتشر می شود و میلیون ها نفر را — که
هرگز تو را نمی شناسند و شاید هرگز هم نشناسند، ولی در آن خوشی تو سهمیم هستند — لمس می کند.

شاید گاهی این را احساس کرده باشی: نشسته ای، حالت خوب است و ناگهان غمگین می شوی و نمی دانی چرا.
دلیل این است که کسی در آن نزدیکی امواج اندوه پراکنده می کند و آن امواج چنان قوی هستند که

می توانند بر تو تاثیر بگذارند.

گاهی درست عکس این را می بینی: بسیار سبک و بی وزن هستی — بدون هیچ دلیلی — نوعی تازگی، سرزندگی
و نشاط داری. حتی نمی توانی به کسی بگویی که "من خیلی مسرور هستم." آنان فکر می کنند که تو دیوانه شده ای
زیرا دلیلی ندارد که احساس سرور کنی!

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

دلیلش چیست؟ نمی توانی دلیلی بدهی، زیرا خودت هم نمی دانی چرا!

نکته این است که کسی امواجی از سرور پراکنده ساخته و آن امواج تو را لمس کرده اند.

ما موجوداتی بسیار حساس هستیم: مانند آنتن های رادیو هرگونه موج نزدیک را دریافت می کنیم —

امواجی بسیار لطیف.

بیشتر اوقات شما از رنج های دیگران رنج می برید و فقط گاهی از اوقات است که در سرور کسی سهیم می شوید،

زیرا که مردمان غمگین و رنجور فراوان هستند و افراد خوشحال و مسرور بسیار به ندرت یافت می شوند.

اگر بتوانی این را درک کنی، وقتی که احساس اندوه می کنی، می توانی قدری فاصله احساس کنی.

شاید ربطی به تو نداشته باشد. وقتی که خوشحالی خاصی احساس می کنی، شاید ربطی به تو نداشته باشد. می

توانی فاصله ای مشخص را نگه داری و می توانی این احساس ها را مشاهده کنی —

و مشاهده کردن این عواطف می تواند به تو کمک کند تا منبع خاص خودت را پیدا کنی.

انسان با گنجینه ای عظیم زاده شده است، ولی همچنین با تمامی میراث حیوانی زاده شده و ما باید به نوعی آن

میراث حیوانی را خالی کنیم و برای بیرون آمدن آن گنجینه به سطح خودآگاه و سهیم شدن آن،

راهی پیدا کنیم — زیرا این یکی از ویژگی های آن گنجینه است: هرچه بیشتر آن را سهیم شوی،

بیشتر آن را خواهی داشت.

ز کتاب انتقال چراغ/ اوشو/ فصل ده ۳۱ می ۱۹۸۶، صبح / وقتی که دل آماده باشد، میهمان فرامی رسد

برگرفته از اوشوراجنیش

جایزه ای از محسن خاتمی به گروه نیک اندیشان

mohsenlove@gmail.com